

متن پیاده سازی شده جلسه نوزدهم سال دوم درس خارج اصول فقه 9 آبان ماه 1401

صفحات 117 و 118 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

ما ینبغی - بل یتعین- أن یقال

در مورد اقسام وضع و موضوع له مطالبی را بیان کردیم، مخصوصاً نسبت به قسم چهارم که ترازویی ایجاد شده بود و کفه دو طرف هم سنگین بود، بعضی ها قائل به امکان و بعضی ها هم قائل به عدم امکان بودند و در بحث گذشته عرض کردیم که در اصول فقه بیشتر با ادبیات عدم امکان آشنا شدید.

آنچه که به ذهن ما می رسد این است که وقتی در کلام اعلام گفته می شود وضع عام، خاص، موضوع له عام، خاص، مراد کدام وضع است؟

مراد وضع انسان های ابتدائی و غارنشین است یا وضع در گستره زمان مراد است، مثلاً هزار سال بعد، صد هزار سال بعد، دویست هزار سال بعد.

قاعدتاً همان صورت اول مراد است یعنی نقطه شروع وضع می خواهد مورد بحث واقع بشود، البته ممکن است به تناسب از امتدادش صحبت شود، مثلاً وقتی پدری اسم فرزندش را انتخاب می کند این برای همین دوران است، ولی وقتی اقسام وضع را مطرح می کنند کأنه مراد ابتداء وضع است.

مضافاً به اینکه وقتی اعلام اقسام وضع را بحث می کنند مفروضشان این است که واضع یک شخص حکیم است مانند خداوند یا منظور همان انسان های غارنشین است؟

همانطور که قبلاً تذکر دادیم در مباحث علمی وقتی وارد در یک مسأله می شویم باید نسبت به مباحث گذشته توجه داشته باشیم به اینکه مبنای ما در گذشته چه چیزی بوده است و بر اساس همان مبنا بحث کنیم، مثلاً مرحوم نائینی معتقد هستند واضع خداوند است یا گروهی که معتقدند واضع بشر است (به اینکه بشر در بستر زمان آرام آرام با این پدیده آشنا شده است)، شاید مبنای این ها تفاوت داشته باشد.

به عبارت دیگر می خواهیم به کسانی که در قسم چهارم یا سوم اختلاف داشتند بگوییم فرض و مبنای شما کدام مورد است. البته ناگفته نماند قاعدتاً این اعلام قائل به واضع بودن خداوند نیستند، بلکه مبنای مرحوم نائینی این بود و ما نیز با توجه به برخی آیات و روایات خواستیم این مبنا را استخراج کنیم و بیان کردیم که این ها مخصوصاً روایت امام رضا (ع) می تواند ملهم و مشیر به آن باشد.

حالا اگر فرض را بر انسان های ابتدائی ببریم و از طرفی واضع را خداوند ندانیم این سؤال مطرح می شود که این مباحثی که اعلام بیان کردند با این واقعیت سازگاری پیدا می کند؟

در بحث گذشته بیان کردیم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرمودند بشر یک چیزی را می بیند «و لکنه یعلم اجمالاً باشماله علی جامع مشترک بینه و بین باقی الافراد»، و لفظ را برای آن معنای کلی قرار می دهد (یعنی همان وضع خاص، موضوع له عام). یا مرحوم محقق رشتی خواستند بفرض همانطور عام که می تواند مرآت خاص باشد خاص می تواند مرآت عام باشد.

در جواب این اعلام می گوییم مرادتان کدام انسان است، آیا انسان اولیه غارنشین مراد است؟

البته در مورد انسان های غارنشین می دانیم که اول لفظی نداشتند و شاید تنها ایجاد صوت بوده است. در اینجا حضرت آدم

(ع) از این مورد جداست، چرا که ایشان برای نه هزار سال قبل است اما انسان صدها هزار سال پیش چطور مطلب را منتقل می کردند، آیا با لفظ بوده است یا با صدا یا اشاره؟ (بنابراین این بیانی که اعلام دارند با واقعیت سازگاری ندارد.)
لذا اینکه جزئی را می دیده و انتزاع کلی می کرده است یا عکسش (که قسم سوم باشد) به اینکه عامی را تصور می کرد، اصلاً انسان های اولیه نمی توانستند تصور عام کنند به این معنا که کلی درخت را ببینند و بعد صفات آن را بگیرند و موضوع له خاص باشد، که در مورد حروف این بحث را داریم. در وضع عام، موضوع له خاص، بزرگان اصول در مورد آن اختلاف دارند، مثلاً مرحوم رضی، مرحوم آخوند در مورد «من ابتداء غایت» و خود «الابتداء» فرقی قائل نشدند و آن دو را یکی می دانند ولی با این حال قائل هستند که این دو نمی توانند به جای هم استعمال بشوند، به دلیل اینکه واضح آن را اجازه نداده است. و حال اینکه ما می گوئیم اجازه آن در دست واضح نیست، چرا که وقتی بین این دو فرقی نباشد پس باید بشود به جای هم استعمال شوند، لذا معلوم است تصور این مورد وضع در انسان های اولیه سخت است.

بنابراین اگر چنین باشد نتیجه آن این می شود که این مباحثی که مطرح می شود در فضای خالی مانند فرهنگستان لغت مشکلی ندارد و چهار قسم در مورد آن ممکن است، مثلاً عده ای لغات جدید مانند رایانه، یارانه وضع کردند.
مطلب (و اشکال) دیگر این است که فرض کنیم بشر واضح قدرت بر انجام این کارها را دارد. مرحوم آخوند فرمودند عام می تواند مرآت خاص باشد (و لذا قسم سوم را پذیرفتند) ولی خاص نمی تواند مرآت عام باشد. در مقابل ایشان مخالفین فرمودند هر کدام از خاص و عام می توانند مرآت دیگری باشد.

مرحوم آخوند فرمودند: *فإن العام وجه من وجوه الخاص و ليس الخاص وجهاً لوجه العام*. در مقابل گفتند: *إن العام وجه للخاص*، *كما أن الخاص وجه للعام*. لذا نگوئید که مراد معلوم است و می تواند آن را نشان دهد، اینکه معنا ندارد.
ما باید بررسی کنیم که در وضع چه چیزی می خواهیم. مثلاً می خواهیم لفظ را برای عام وضع کنیم. از طریق خاص، عام را تصور می کنیم و بعد همان را برای عام قرار می دهیم. حال به اعلامی مانند مرحوم آخوند که منکر هستند می گوئیم چه اشکالی دارد که خاص را تصور کنیم و از طریق آن هم عام را تصور کنیم و بعد لفظ را برای عام وضع کنیم. در اینجا می گویند ما هم این را قبول داریم اما این وضع عام، موضوع له عام می شود. که ما می گوئیم مگر این اعلام غیر از این می گویند؟ به عبارت دیگر چه اشکالی دارد که کسی خاصی را تصور کند و از این طریق به عام برسد؟

در واقع می خواهیم بگوئیم یک وضع اول و یک وضع دوم ایجاد می کنند به اینکه خاص را تصور کند و از طریق خاص به عام برسد و بعد لفظ را برای عام وضع کند. یا عام را تصور کند و به خاص منتقل شود، بعد لفظ را برای خاص وضع کند. یعنی یک تصور اول (وضع عام) و یک تصور دوم (خاص) و موضوع له (خاص) داریم. یا اینکه وضع خاص، تصور دوم خاص، موضوع له هم عام باشد.

تذکر: اگر چیزی در نزاع وارد شود که حدودش مشخص نباشد و هر کسی حرف خودش را بزند، این معلوم است که مسأله درست پیش نمی رود، *كما اینکه در بحث صیغه امر که آیا دالّ بر وجوب دارد چنین است*، کسی می گوید بخاطر تبادر دلالت بر وجوب می کند، بعد شخص دیگری می گوید بخاطر تبادر دلالت بر وجوب نمی کند. حالا این موضوع در اینجا هم تکرار شده به اینکه موافقان و مخالفان قسم سوم و چهارم هر کدام بیان خودشان را دارند بدون اینکه بتوانند مسلک خودشان را اثبات کنند. مختار: به نظر ما اگر بحث اینکه واضح خداوند است را پیش بکشیم یا واضح را حکیمی غیر از خداوند فرض کنیم، مثل واضعی که الان وجود دارد. امروزه بخاطر پیشرفت تکنولوژی بحث وضع را داریم. با وضع خاص، موضوع له خاص هر روزه مواجه هستیم، مثل تولد بچه در بیمارستان، کتاب یا مقاله جدید و هر ابتکار جدیدی که اتفاق می افتد. وضع عام، موضوع له عام هم داریم، مثلاً تلفن، ماشین و هر آنچه که بشر خلق کرده و خیلی سابقه ندارد.

بنابراین اگر واضح را خداوند یا حکیمی غیر از خداوند فرض کنیم، در این صورت می توانیم دو قسم وضع داشته باشیم: الف. وضع خاص، موضوع له خاص. ب. وضع عام، موضوع له عام.

در قسم سوم (وضع عام، موضوع له خاص) نکته اش این است که اگر اینطور باشد ما همان انتقال اول و دوم را تصحیح کردیم، یعنی واضح در تصور اول عام تصور می کند و دوباره از طریق تصور اول به تصور دوم می رسد یعنی خاص، و بعد برای خاص وضع می کند. لذا در اینجا دو تا وضع و لحاظ ایجاد کردیم. حال اگر می گوئید واضح عام را برای مصادیق این عام ملاحظه می کند، آیا مصادیق را می بیند؟ لذا این خاص می شود، منتهی این به دو تصور ایجاد می شود و آن تصور اول

مقدمه برای تصور دوم می شود، حال چرا در اینجا بگوییم وضع عام، موضوع له خاص، بلکه می گوییم وضع خاص، موضوع له خاص، منتهی خاصی که مصادیق متعدد دارد.

حال اگر بنا را در مورد وضع بنا بر وضع اول قرار دادیم به اینکه در وضع اول ابتداء خاص بوده است، مثلا حضرت آدم (ع) آب روانی را دیده و لفظ آب را برای آن وضع کرده است یا مثلا درخت، لذا این وضع خاص، موضوع له خاص است، اصلا وضع عام، موضوع له عام برای آن انسان ها نبوده است، هر چند ممکن است بعد از ده هزار سال توانسته باشند معانی کلی را تصور کرده باشند و جزئی را از کلی انتزاع کنند.

بنابراین نتیجه این می شود که بنا بر فرض اول وضع می تواند دو قسم باشد (خاصان، عامان)، و بنا بر فرض دوم تنها خاص است، پس وجهی برای سه یا چهار یا شانزده قسم ایجاد کردن نداریم و لذا به قبل از عضدی که در قرن هشتم بود برگشتیم.

الحمد لله رب العالمین